

کارکرد پسوندهای «ک» و «وک» در منطقه مهارلوی شیراز

اکبر صیادکوه^۱

سعید خسروپور^{*۲}

چکیده

زبان فارسی از گونه زبان‌های ترکیبی به شمار می‌آید. در این دسته از زبان‌ها، تکواژهای اشتقاقی نقش فراوانی در واژه‌سازی بر عهده دارند. در این مقاله از دو پسوند «ک» و «وک» که در منطقه مهارلوی شیراز رواج فراوان دارد سخن به میان آمده است؛ در حالی که در کتاب‌های دستور، کمتر نشانی از این کارکردها می‌یابیم. در این مقاله برآنیم که این دو پسوند را مورد بررسی قرار داده، مقوله دستوری تعدادی از واژه‌های حاصل را واکاویم و نشان دهیم که پسوند «ک / _ak» علاوه بر کارکردهای گفته‌شده در کتاب‌های دستور، کارکردهای دیگری هم دارد که از دید دستورنویسان پنهان مانده است. در همین راستا پس از آوردن تعدادی واژه پرکاربرد در منطقه، شیوه ساخت برخی را توضیح داده و چند طبقه دستوری جدید بر آن افزوده‌ایم. علاوه بر این نشان داده‌ایم پسوند «وک / -uk» که هیچ نامی از آن - مگر به ندرت - در کتاب‌های دستور جدید نیامده است، در مهارلوی شیراز بسیار پرکاربرد و پویاست. برای تبیین هر چه بهتر بحث، روش ساخت و طبقه دستوری پسوندها نیز ذکر شده است.

کلمات کلیدی: پسوندهای «ک» و «وک»، مهارلو، دستورنویسی، طبقه دستوری، کارکرد

۱. استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

*۲. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)

۱. مقدمه

منطقه مهارلو در بخش شرقی شهر شیراز قرار گرفته و در مجاورت و حاشیه دریاچه مهارلو گسترش یافته است. این منطقه شامل روستاهای دوبنه (dobane)، مهارلوکهنه (mahārlu kohne)، محمودآباد (mahmud ābād)، مهارلو (mahārlu) و پشت‌پر (poštpar) است. واژه مهارلو متشکل از دو جزء «مهار» و «لو» است. احتمال دارد که واژه «مهار» تغییر شکل یافته «مور» باشد که در فارسنامه ابن بلخی (۱۳۸۵: ۱۵۴) در ترکیب‌های «بحیره مور» و «مور جره» آمده است و پسوند «لو» شکل دیگرشده «وک» باشد. البته گفتن این نکته نیز ضروری است که از اطلاق واژه مهارلو بر این روستا و دریاچه بیش از صد سال نمی‌گذرد. از جمله افرادی که نام مهارلو را به دریاچه اطلاق می‌کند، میرزا حسن حسینی فسایی در فارس‌نامه است که می‌نویسد: «دریاچه مهارلو به مسافت سه فرسخ، میانه جنوب و مشرق شیراز است. آبش بسیار شور... درازای آن گاهی از هشت فرسخ بگذرد...» (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۱۶۰۱/۲). نام اصلی روستا، «ماهلو» (māhlu) است که مردم منطقه بیشتر این نام را برای آن قائلند. این روستا با دریاچه نمکی که در قسمت پایین آن واقع شده پیوندی ناگسستنی دارد؛ به طوری که هر دو را به یک نام می‌خوانند. این دریاچه نام قدیمی‌تری هم داشته که بیشتر جغرافی‌نویسان - بدون این که نامی از روستا ببرند - آن را در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند. اصطخری در مسالک و ممالک می‌نویسد: «دریاچه جنگان»^(۱) (janagān) شور است، دوازده فرسنگ درازا دارد، بر کرانه آن نمک می‌بندد، از جمله اردشیرخوره... اولش دو فرسنگی شیراز و آخرش حدّ خوزستان»^(۲) (اصطخری، ۱۳۴۷: ۱۰۹).

ابن حوقل (۱۳۶۶: ۴۶) آن را جنکان و ابوالفدا (۱۳۴۹: ۵۸) جمکان (jamakān) ثبت کرده است. کم‌کم این نام قدیمی، جای خود را به واژه‌های ماهلویه (māhluve) و ماهلو داده است (نک: ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۶۶ و مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۴۰) و باز هم به دریاچه اطلاق می‌شده است بدون این که نامی از روستا بیاید. ابن حوقل (۱۳۶۶: ۳۵)، پس از برشمردن دریاچه‌های فارس می‌نویسد: «دیگر دریاچه‌های بختگان، دشت ارزن، مور، جوبانان (چوپانان) و جنکان، که هر یکی از دیگری جداست و مردمی که در اطرافش هستند از آن بهره‌مند می‌شوند»، همچنین صاحب حدودالعالم من المشرق الی المغرب (۱۳۶۲: ۱۵) «جنکان» را دریایی با منفعت که گردش آبادانی است می‌داند. همین جمله‌ها نظر ما را مبنی بر، وجود روستا - در آن زمان - در حاشیه دریاچه تأیید می‌کند.

محمد جعفر ملک‌زاده در مقاله «نام درست و تاریخی دریاچه مابلو» (۱۳۹۱) این واژه را به معنی «آبادی بناشده بر بلندی» می‌داند.

به نظر نگارندگان این مقاله بهتر است مابلو را به معنای شهر بناشده بر بلندی در نظر بگیریم زیرا در این نام، «لو» به معنی پشته و بلندی (انوری، ۱۳۸۲: ۷، ۶۴۵۳) و «ماه» به معنی شهر (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۳، ۲۰۰۴) است. ناگفته نگذاریم که ملک‌زاده (۱۳۹۱) نیز «ماه» را به معنی «شهر» گرفته اما در نتیجه مقاله خود، آن را «آبادی» معنی کرده است.

مردم این منطقه دارای فرهنگ و آداب و رسوم مشترکند و با این که گویش آن‌ها بسیار شبیه به مردم شیراز است، نحوه کاربرد متفاوت بسیاری از واژه‌ها، آن‌ها را از دیگر مناطق و به‌ویژه شیراز متمایز می‌کند و باعث می‌شود که لهجه خاصی برای آن‌ها قائل شویم. در مقاله اخیر، نمونه‌ای از کاربرد متفاوت و خاص دو پسوند «ک» و «وک» را بررسی می‌کنیم و نشان می‌دهیم که همین مورد جزئی و خاص چه نقش بزرگی در نشان دادن تفاوت این لهجه با لهجه مردم شهرها و روستاهای اطراف منطقه - که دارای فرهنگی متفاوتند - دارد.

۲. بحث

۲-۱. تعریف پسوند

گذشتگان کلمه پسوند را پسوند و در مفهوم شعری آن به کار می‌برده‌اند و برخی فرهنگ‌نویسان برای تأیید این مطلب، این شعر لیبی را ذکر کرده‌اند:

«همه یاهو همه خام وهمه سست معانی از چکاته تا پساوند»

(انوری، ۱۳۸۲: ۲/ ۱۳۶۷).

با توجه به این که پسوند (قافیه) در پایان شعر می‌آید، دستورنویسان تکواژهایی را که به پایان واژه‌ها افزوده می‌شود، «پسوند» نامیده‌اند. محمد معین (۱۳۸۷: ۲۹۶-۲۹۷) در تعریف پسوند می‌نویسد:

«جزوی که به آخر کلمه اضافه شود و تغییری در معنی آن دهد». بیشتر دستورنویسان نیز همین برداشت را از پسوند داشته‌اند؛ علی مرزبان راد (۱۳۶۲: ۸۰) نقش اصلی پسوند را تغییر معنی می‌داند.

نگارندگان دستور زبان فارسی پنج استاد نیز بر این عقیده‌اند (نک: قریب و دیگران، ۱۳۷۳: ۲۹۷). بی‌شک هیچ‌یک از این تعاریف کامل نیست؛ چراکه پسوند در بسیاری از موارد موجب هیچ تغییر معنایی

نمی‌شود و فقط نوع دستوری کلمه را تبدیل می‌کند. بر اساس همین ویژگی است که دستورنویسان جدید تعریف جامع‌تری ارائه داده و آن را تکواژی دانسته‌اند که علاوه بر دادن مفهوم جدید به تکواژها،

در برخی موارد طبقه دستوری آن‌ها را نیز تغییر می‌دهد (نک: انوری و گیوی، ۱۳۸۸: ۲۷۴). البته برداشت اخیر، صورت دیگری از نظر خانلری در این مقوله است (نک: خانلری، ۱۳۷۰).

۲-۲. پیشینه دگرگونی‌های دو پسوند «ک» و «وک»

در این بخش از مقاله، سیر دگرگونی این دو پسوند را در گذر زمان بررسی می‌کنیم. ابتدا باید دید که این دو پسوند با گذر از چه مراحل به شکل امروزی درآمده‌اند:

ابتدا باید گفت چون خط متون فارسی میانه مکشوف در ترفان دقیق‌تر و به صورت ملفوظ زمان تألیف و کتابت نزدیک‌تر است (خانلری، ۱۳۶۵: ۱۱/۳) کتاب‌های تاریخ زبان و دستور تاریخی زبان، مبنای بررسی را بر آن قرار داده‌اند. ما نیز ناگزیر مبنا را بر آن قرار می‌دهیم؛ در واقع بررسی، بر گروه غربی متمرکز است.

در فارسی میانه ترفانی، چهار پسوند āg - ، - īg ، - ūg و -ōg جزء پایانی واژه بوده‌اند. پسوند -ka - ایرانی باستان به ایرانی میانه غربی نرسیده است و بازمانده آن مانند جزئی مرده به شکل‌های g و k در واژه‌هایی از ایرانی میانه غربی باقی مانده است (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۲۹۱) که در فارسی دری به ترتیب به صورت ā, ī, ū و ō تغییر کرده است:

فارسی دری	فارسی میانه ترفانی
دانا	Dānāg
نامه	Nāmāg
زمی	zamīg
زانو	Zānūg
آرزو	āwarzōg

در دوره میانه، چهار پسوند āk, ūk, īk و ak کاربرد زیادی در امر واژه‌سازی دارند، که بعدها به g تبدیل و در تحول آوایی فارسی جدید به کلی حذف شده است (نک: باقری، ۱۳۷۳: ۱۴۱)؛ مثال:

tarsūk ← tarsūg ← tarsū (همان).

راستار گویوا (۱۳۴۷: ۳۴) نیز میزان استفاده از پسوند -k (فارسی باستان: -kā) را در فارسی میانه اندک می‌داند و چند واژه زیر را به عنوان شاهد مثال می‌آورد:

yātūk (جادوگر)

zānūk (زانو)

hindūk (هندو) (همان).

در ادامه این پژوهش نشان داده خواهد شد که این پسوند در ساخت بسیاری از واژه‌های امروزی نیز به کار می‌رود و موجب پویایی زبان می‌شود.

۳-۲. پسوند «ک» (ak)

این پسوند در فارسی میانه، گاه برای تصغیر به کار می‌رود؛ مانند andak که در اصل and (به معنی چند) بوده است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۳۲۷). گاه با اضافه شدن به آخر اسم، معنایی جدید را می‌رساند، مثل dūt (دود) ← dūtak به معنی خانواده (راستارگویا، ۱۳۴۷: ۲۷) و گاه شکل دیگرهای غیر ملفوظ است و تغییری در معنا نمی‌دهد؛ مثل čar (چاره) ← čarak (چاره) (همان، ۲۸). این پسوند، در برخی موارد باعث تغییر معنایی نمی‌شود؛ برای مثال کلمه «زاد» که با افزودن «ک» (زادک) می‌شود و همان معنی پیشین را دارد (قریب، ۱۳۷۳: ۲۹۷).

فرشیدورد در کتاب فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی، کارکردهای فراوان این پسوند را برشمرده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. تلطیف و کاهش ← شیرینک ← معرفه و کوچکی ← مردک ← ۳. تقلیل ← چیزکی ← ۴. تعظیم و اظهار محبت ← مامک، بابک ← ۵. اسم ابزار با معنی کوچکی ← سگک ← ۶. ساخت اسم از فعل ← بندک، کندک ← ۷. جایگاه ← انجیرک ← ۸. همراه با صفت به معنی همچون، سان و گونه ← متواریک ← ۹. اسم صوت ← سوتک ← ۱۰. عهد ذهنی و معرفه ← این که مثلاً به مخاطب بگوییم «دخترک نزدیک بود به حوض بیفتد» ← ۱۱. مادینگی و تأنیث ← روشنگ ← ۱۲. تبدیل صفت به قید ← نرمک یا نرمک نرمک (فرشیدورد، ۱۳۸۶: ۳۶۹-۳۶۵).

این پسوند گاهی نیز به آخر اسم و عدد افزوده می‌شود ← pāzdahsālag (پانزده‌ساله) (خانقی، ۱۳۸۲: ۳۱).

- در کتاب دستور زبان فارسی انوری و گیوی، کارکرد پسوند «ک» در نه مورد بیان شده است:
۱. تصغیر ← مرغک ← ۲. تقلیل و تدریج در قید ← کم‌کمک، نرم‌نرمک ← ۳. تقلیل و تدریج در صفت ← دلخوش‌کنک، گول‌زنک ← ۴. تحقیر و توهین ← شاعرک ← ۵. تحبیب و ترحم ← دلبرک ← ۶. تشبیه ← عروسک، شکلک ← ۷. نسبت ← ناخنک، سنگک ← ۸. اسم آلت از بن مضارع ← غلتک ← ۹. ساختن اسم از صفت ← سرخک، دم‌جنبانک (انوری و گیوی، ۱۳۸۸: ۲۸۷-۲۸۶).

ادیب طوسی در مقاله «چند پسوند مهجور» نه کارکرد را برای این پسوند بر می‌شمارد که سه کارکرد زیر، با آن‌چه دیگران گفته‌اند متفاوت است:

۱. تخصیص نوعی از جنس: جگرک (جگر سفید)، زردک (هوپیج)، کجک؛

۲. اسم مصدری: جُفتک، پُشتک؛

۳. لیاقت: قَدک، برک (نک: ادیب طوسی، ۱۳۵۰: ۱۱۹-۱۱۹).

احمد کسروی در کاف‌نامه، هجده نقش برای پسوند کاف برشمرده است (ر.ک: کسروی، ۱۳۳۰: بخش دوم؛ معنی‌های پسوند) که از این تعداد هشت کارایی با نقش‌های مذکور اخیر یکسان است. در این مقاله، چند نقش دیگر این پسوند که در منطقه مهارلو کاربرد دارد و ذکری از آن در این گونه کتاب‌ها نیامده است بیان خواهد شد.

۲-۴. پسوند «-وک» (Ok -uk)

کارکرد این پسوند، تبدیل اسم به صفت و اسم ذات بوده است؛ مانند *nēvakōk* (در اصل *nēvak*) به معنی خوب و زیبا یا *mastūk* (*masta*) به معنی مست (نک: راستارگویو، ۱۳۴۷: ۳۶). همان‌طور که گفته شد این پسوند در فارسی میانه به ندرت به کار می‌رفته است؛ مثل *čāpuk* به معنی چابک (در فارسی باستان به صورت *čāpu - ka*) (همان). امروزه در بیشتر واژه‌های مختوم به این پسوند، «ک» حذف و «او» باقی مانده است؛ مانند کلمه *ابرو* (ابروک) (باقری، ۱۳۷۳: ۶۴). همچنین امروزه در زبان عامیانه، «-او / -u» صفتی از اسم می‌سازد که بیانگر ویژگی جسمی یا روحی است؛ مانند سیبیلو، شپشو، ترسو، اخمو (لازار، ۱۳۸۴: ۳۰۴).

بنا بر گفته فرشیدورد، این پسوند بیشتر در زبان عامیانه به کار می‌رود و دارای چهار کارکرد است:

۱. مبالغه ← *نروک* (بسیار نیرومند)، *نازوک*؛ ۲. اسم آلت ← *کشوک* (جوالی است که با آن کود می‌کشند)؛ ۳. تبدیل اسم ذات به صفت ← *برشتوک*؛ ۴. ساختن صفت مفعولی ← *چروک* (از چریدن) (۱۳۸۶: ۴۴۶).

ادیب طوسی (۱۳۵۰: ۱۳۴۶-۱۳۴۵) برای این پسوند چهار کارکرد را بر می‌شمارد:

۱. تصغیر و تحقیر: *کندوک*. *شلتوک*؛ ۲. اتصاف: *نموک* (نمور)، *رموک*؛ ۳. تشبیه: *ساروک* (شبیه سار). *نروک* (درخت بی‌میوه)؛ ۴. تخصیص جنس به نوع: *گردوک* (گردو)، *گلوک* (کلوخ).

۲-۵. چگونگی و کارکردهای این دو پسوند در لهجه مهارلویی

بسیاری از واژه‌های پرکاربرد منطقه - که این دو پسوند از حروف اصلی آن‌ها هستند - پس از حذف قسمت پایانی، معنی‌شان تغییر می‌کند؛ مانند واژه *خُورک* (*xowrak*) که در اصل به معنای «روزنه خانه که از آن نور خورشید وارد می‌شود» است، اگر پسوند را از پایان آن برداریم، می‌شود *خُور* (*xowr*)، بدون این که معنای آن دچار ابهام شود. در بسیاری دیگر که «-وک» پسوند صفت فاعلی است، وقتی به «-ک» تبدیل می‌شود، ساخت آن به اسم تغییر می‌کند؛ مثلاً *واقواقوک* (*vāgvāguk*) به معنی واق‌واق‌کننده، صفت فاعلی است اما *واقواقک* (*vāgvagak*) اسم صوت است، یا *ریشوک*

(riš u:k) به عنوان صفت نسبی و به معنی «شخصی که ریش پُرپُشت دارد» به کار می‌رود. نکتهٔ جالب این که بیشتر واژه‌ها، از ابتدا این پسوندها را نداشته‌اند و خود مردم آن‌ها را افزوده‌اند تا به اقتصاد زبانی برسند. ناگفته نماند که این ویژگی جزو شم زبانی مردم شده؛ چرا که از به کار بردن این‌گونه پسوندها معنای خاصی را در نظر دارند؛ مثلاً مردم به کلمهٔ «مُد» که واژه‌ای بیگانه است، پسوند «وک» را افزوده و مُدوک (modu:k) به معنی «شخص به‌روز» را ساخته‌اند؛ در واقع صفت فاعلی را از آن اراده می‌کنند. پس می‌توان گفت که ویژگی اصلی این پسوندها زنده‌بودنشان در طول زمان است. هدف نویسندگان این مقاله ریشه‌یابی و تبارشناسی واژه‌ها نیست، ولی برای درک هر چه بهتر، معانی آن‌ها را ذکر کرده‌اند، به این صورت که پس از گروه‌بندی واژه‌ها بر اساس شباهت‌های ظاهری، معنی هر واژه مقابل آن نوشته شده است و در دو گروه، ساخت و کاربردهای حاصل، ذکر گردیده است.

۲-۵-۱. برخی از واژه‌ها با پسوند «ک»

- اوشولَک (owšolak): آب گل‌آلود.
- اوعَدَسَک (owʔadasak): غذایی که با عدس و آب پُخت می‌شود.
- اُونُخوَدَک (ownoxodak): غذایی که با نخود و آب می‌پزند.
- اُولَک (olulak): فرد بی دست و پا.
- اُولَک (owlak): آبله و چیزهای شبیه به آن.
- ایوَرَتَرَک (ivartarak): کمی این طرف‌تر.
- بِلَزَمَک (balezmak): حالت چسبان بودن بعضی غذاها.
- بوَفَتَک (buftak): ریزه‌ریزهٔ غذا برای کودکان.
- پُشَتَک (poštak) معلق زدن.
- پِلَخَک (pelexxak)، فِرَخَک (ferexxak)، پِرَخَک (perexxak): هر سه مورد کلمات ساختگی هستند که در موقعیت‌های مختلف معانی گوناگونی دارند. گاه به معنی شخص گیج به کار می‌روند (پِلَخَک)؛ گاه به صدای بال پرندگان گویند (فِرَخَک)؛ گاه برای تمسخر کاربرد دارند: پِلَخ (pelex)، فِرِخ (ferex)؛ گاه به حیوانات کم‌هوش می‌گویند؛ مثلاً «این کبوتر که به خانهٔ صاحبش برنمی‌گردد خیلی پِرَخَه (perexxe) است».

- پَلُولَک (palulak): خمیر ریز ریز شده برای جوجه و مرغ
- پهنک (pa:nak): شخص تقریباً پهن
- پیرزک (pi:rzak): وسایل قدیمی - مانند پارچه، کلید، دستمال و ... که در بُقچهٔ پیرزنان پیدا می‌شود.
- تَشَک (tašak): گرما
- تیزیلک (tizilak): به شکل موهای تیز گویند.
- جُمبُلَک (džombolak): دو قلو
- جیکیلک (džicilak): جوجه
- چَرَبِزَک (čarbizak): چربی
- چیلتک (čiltak): چوب بسیار کوچک
- خِنَجَلَک (xendželak): قلقلک
- خِنَگَک (xengak): شخص کم عقل
- خُوَچَرَک (xowdžezak): نوعی بیماری چشم به صورت چربی برآمده زیر پوست
- خُوَورَک (xowrak): روزنهٔ خانه، روزنه‌ای که خورشید از آن وارد خانه می‌شود.
- دُرُشَتَک (doroštak): تقریباً درشت
- دِلَعَشَک (dełyšak): ضعف کردن دل
- دَنَگَک (dengak): برآمدگی
- دُوَرَزَدَک (dozardak): تخم مرغی که دو زرده داشته باشد.
- شِکَرَک (šecarak): بلور شکر
- شِنَگَک (šengak): ۱. شخص سرحال. ۲. راست راست راه رفتن
- عُوَشَک (?owšak): حیاط کوچک
- فِسَقِلَک (fesqelak): کوچک
- فِیْتَک (fitak): سوت، شکل سوت زدن
- فِیْتِیلَک (fitilak): فیتيله

- قُلپَک (qolpak): گود اُفتان؛ مخصوصاً برای طُروف
- قُلپَک (qoloppak): صدایی که هنگام آب خوردن از دهان می‌آید، شکل خاصی از آب خوردن
- قَندَک (qandak): بلور قند
- کِلَنگَک (kelengak): به هر یک از نخ‌های مو گویند.
- کَمَک (kamak): اندک، مقدار ناچیز
- کَوَتولَک (kutulak): کوتاه‌قد
- کَوَرَک (kowrak): دانه‌های بزرگ چرکینی که بر بدن حیوانات ظاهر می‌شود، چرک زیر پوستی
- گُتَک (gotak): ۱. نان کوچکی که بر روی تاوه می‌پزند، ۲. تقریباً بزرگ
- گُلَنارَک (golnarak): گُل انار
- گولولَک (gululak): گلوله، تپله
- گولونَک (gulunak): سینه و پستان انسان و جانوران
- لَعرَک (layerak): شخص لاغر
- لَقرَک (leqerak): جُلِبَک
- لَققَک (leqqak): بازیگوش
- لَکَک (loccak): آن‌چه برآمده باشد.
- لیوانَک (livānak): منطقه‌ای در کوه‌های مهارلو
- مَشَنگَک (mašengak): شخص ساده‌لوح و گیج
- مَف‌سُوزَک (mofsowzak): آب بینی وقتی سبز رنگ باشد.
- مومَک (mumak): ۱. موم زنبور عسل ۲. آن‌چه با موم یا خاک می‌سازند؛ مثل مجسمه
- نِیسَک (nissak): آن‌چه که نیست.
- هیلَک (hilak): اندکی، ذره‌ای
- هیلَکی (hilaki): اندکی

۲-۵-۲. دسته‌بندی پسوند «ک»

۲-۵-۲-۱. پسوند «ک» پس از تکرار واژه

- پادوَدوک (padowdowak): آنچه که بسیار بدود، نوعی حشره که اغلب در حال دویدن است.

- پریپرک (perperak): ۱. وسیله‌ای که با آن پشم می‌ریسند. ۲. فرفره

- دلجلک (dželdželak): نوع ریزش؛ مخصوصاً باران

- فشفشک (fešfešak): فشفشه

- قمقمک (qomqomak): قمقمه

- مزمزک (mazmazak): مزه‌مزه کردن میوه و غذا و ...

- مورمورک (murmurak): حالت خواب‌رفتن دست و پا

- واقواقک (vāqvāqak): واقواق کردن سگ

۲-۵-۲. پسوند «ک» همراه با نام گیاهان

- بابینک (bābinak): بابونه

- باقولک (bāqolak): باقلا

- بُونجک (boxondžak): گیاهی دارویی و خوشمزه

- پُدتک (podonak): پادونه، در بین مردم به گل حضرت زهرا(س) معروف است.

- تُرَشک (torošak): گیاهی با برگ‌های پهن که ترش‌مزه است.

- تیزکک (tizkak): علفی هرز که نوک آن تیز است.

- چسبونک (časbunak): علف هرزی که دارای خاصیت چسبندگی بالاست.

- خارکُورک (xārkowrak): نام‌گونه‌ای از خار است.

- خافورک (xāfurak): گیاهی چسبنده و تیز

- زنگلک (zangolak): گیاهی زیبا که گل‌های آن به صورت زنگوله است.

- شاقولک (šāqolak): چغاله

- شُشَلک (šolšolak): یک نوع میوه کوهی شبیه به تمشک

- شُلُنَک (šolonak): شلیل کوهی

- کَتَک (katak): انجیری که نمی‌رسد و از آن برای باروری درختان انجیر استفاده می‌شود.

۲-۵-۳. پسوند «ک» همراه با نام جانوران

این پسوند به نام جانوران و حشرات افزوده می‌شود و در بیشتر مواقع تغییری در معنا ایجاد نمی‌کند:

- خَزوِکَک (xazukak): حشره‌ای شبیه سوسک

- شُتُرَک (šotorak): نوعی از ملخ که در مهارلو به آن شُتُرِ خدا می‌گویند.

- شُلِبُرَک (šolborak): حشره‌ای شبیه سوسک

- کُهْبُرَک (ko:borak): پرنده‌ای که با نوک تیز خود سنگ‌ها را سوراخ می‌کند.

- گُوگوسولَک (gowgusulak): مورچه‌خوار کوچک که در خاک لانه دارد.

- مارمیزَک (mārmajzak)، مارمارزَکَک (mārmārezkak): دو نوع مختلف از مارمولک

۲-۵-۴. پسوند «ک» همراه با اسم صوت که گاهی اسم ابزار می‌سازد

- پِرِشَکَک (pereškak): شکل و صدای پرش آب، پشنگه

- پوروِکَک (purukak): خندهٔ ناگهانی آرام

- تِرِنَگَک (terengak): صدای زدن انگشت بر چیزی

- جیلینَگَک (dzilingak): هر آن چه صدای جیلینگ جیلینگ بدهد.

- فِرِنَگَک (ferengak): به صدای بال زدن پرندگان؛ مخصوصاً بال زدن کبوتر گویند.

- فیتَک (fitak): سوت

- قیقَک (qiqak): بوق و چیزهای شبیه به آن که صدای قیقه بدهد.

- هوفَک (hufak): صدای مار

- هوفَکَک (hufkak): صدای مار و آواهای شبیه آن.

۳-۵. روش‌های ساخت و کارکردهای پسوند «-ک»

۳-۵-۱. (اسم) + اسم + «-ک» + (ی) = صفت

مثال: (دُم) اَسَبَک (asbak) (ی): شبیه دُم اسب

کارکرد صفتی: بارانِ دُم‌آسبکی می‌بارد.

۳-۵-۲. (اسم) + صفت + صفت + «-ک» = اسم

مثال: (اُو) وِلْوَلِک (owvelvelak): غذایی که بسیار رقیق و آبکی باشد.

۳-۵-۳. اسم مکرر + «-ک» = حاصل مصدر

مثال: مورموزک (murmurak)، مولمولک (mulmulak): حالتی که در بدن پیش از تب‌لرزه پدید می‌آید.

۳-۵-۴. آوا + «-ک» = اسم

مثال: فِشِفِشَک (fešfešak)، فیتک (fitak)، قُمُقُمَک (qomqomak)، قیقک (qiqak).

۳-۵-۵. آوا + «-ک» = حاصل مصدر

مثال:

- تَرَقَّقَک (tereqqak): تَرَقَّقَه دادن؛ مثال: «بعد از این همه تَرَقَّقَک تازه فهمیده که یکی در می‌زند!»

- فِلِنَگَک (felengak): شکل دیگر فِرِنَگَک است که به بال زدن پرندگان می‌گویند؛ مثال: «این پرنده

بعد از آن همه فِلِنَگَک نتوانست اوج بگیرد.»

- قُلُپَک (qoloppak): قُلُپَه دادن؛ مثال: «او با قُلُپَک آب می‌خورد»؛ یعنی با قُلُپَ قُلُپ کردن

۳-۵-۶. صفت + «-ک» = اسم

مثال:

- پادوک (padowak).

- سوزک (sowzak): بیشتر در ترکیب با اسم به کار می‌رود؛ مَفَسُوزَک (mofsowzak).

- گُتَک (gotak): نوعی نان

۳-۵-۷. صفت + «ک» = صفت

مثال:

- پهنک (pa:nak)؛ مثل «این پسر پهنک کجا رفت؟»

- دُرُشْتک (doroštak)؛ مثل «آن سنگ درشتک را بردار.»

۳-۵-۸. صفت + «ک» = قید

- کَمک (kamak)؛ مثال: «کمک مهربانی ای به ما کرد.»

۳-۵-۹. فعل + «ک» = صفت

- نیسک (nissak)؛ در اصل نیست + ک؛ مثال: «کتابِ نیسک»؛ یعنی کتابی که نیست.

۳-۶-۱. ساخت و کارکردهای ناشناختهٔ پسوند «ک»

۳-۶-۱. اغراق در کوچک‌نمایی صفت

مثال:

- ریزک (rizak): خیلی خیلی ریز

- کَمک (kamak): خیلی خیلی کم

۳-۶-۲. تشبیه و تقلیل در اسم صوت

مثال: هوفکک (hufkak): صدای آرام مار و آواهای شبیه آن.

۳-۶-۳. تقلیل در اسم صوت

مثال:

- جیگک (džikkak): آرام آرام جیک جیک کردن

- پُرُوکک (purukak): خنده ناگهانی آرام

۳-۶-۴. تقلیل در قید مکان/زمان

مثال: ایورتک (ivartarak): کمی این طرف‌تر

۳-۶-۵. ساخت اسم از آوا

مثال: خِسْخِسْک (xesxesak).

۳-۶-۶. ساخت صفت از فعل اسنادی

مثال: نیسک (nissak) = نیست + سک؛ برای مثال: غذای نیسک.

۳-۶-۷. ساخت صفت فاعلی بدون این که معنی تقلیل بدهد

مثال: غازغازک (qāzqāzak)؛ برای مثال: مرغ غازغازک (غازغاز کننده).

۳-۶-۸. ساخت قید از قید

مثال: کَمَک (kamak): اندک، مقدار ناچیز.

۳-۶-۹. ساخت صفت از صفت

مثال: پهنک (pa:nak): تقریباً پهن.

۲-۵-۲. دسته بندی پسوند «-وک» (-uk)

در این بخش، به کارکردهای تکواژ اشتقاقی «-وک» (-uk) در لهجهٔ مهارلوی شیراز می‌پردازیم. در آغاز پس از دسته‌بندی، تعدادی از واژه‌های برساخته با این پسوند را ذکر کرده، سپس روش ساخت و کارکردهای آن را بیان می‌کنیم:

۲-۵-۲-۱. «-وک» (-uk) با معنایی نزدیک به وصف

- آخموک (axmu:k): شخص آخمو

- اولوک (owlu:k): آن که بدنش پر از آبله باشد.

- اوله‌پیکوک (owle piku:k): آبله‌ای که اثر خود را بر چهره باقی بگذارد.

- بادوک (bādu:k): شخص مغرور و پر ادعا

- بخلوک (boxlu:k): حسود، بخیل

- بقوق (boqu:k): شخص بُق و آخمو

- بیجوک (bidžu:k): آن که همیشه از معرکه فرار می‌کند؛ بسیار ترسو

- پزوک (pozu:k): شخصی که داشته‌هایش را به زُخ این و آن بکشد و محتاج تعریف باشد.

- پزوک (pazu:k): آن‌چه زود بپزد؛ مانند حبوبات

- پوروک (puru:k): نوعی خندیدن ناگهانی با صدای بلند

- تپتپوک (teptepu:k): تبمل

- ترسوک (tarsu:k): شخصی که بسیار ترسو باشد.
- تیشوک (tešu:k): شخصی که موهایش پراز تیش (شپش) باشد.
- توزوک (tuzu:k): غرور و ادعا
- جَروک (džaru:k): شخص شرور و اهل دعوا و جرّ و بحث
- خالوک (xālu:k): آن که صورت و بدنش پُر از خال باشد.
- خَسِخَسوک (xesxesu:k): آن چه صدای خَس خَس بدهد.
- رِقوک (requ:k): یکی از معنای آن آبکی است.
- ریشوک (rišu:k): آن که ریشش پُر پشت باشد.
- شَروک (šaru:k): شخص شرور
- ضِدّوک (zeddu:k): بسیار لجباز
- فیسوک (fisu:k): شخص پُر دهنده و با ادا و اطوار
- قِتَقِتوک (qetqetu:k) و قَمَمُوک (qomqomu:k): آن که بسیار لُندُلند کند.
- قوطوروک (quturu:k): گلوله، تپله
- قیقوک (qiqu:k): آن چه بسیار قیقه (نوعی صدا) دهد؛ به ویژه پرندگان.
- گِرِگُوک (gergu:k): بسیار گریه کننده
- گِرُوک (garu:k): شخصی که موهایش ریخته باشد.
- مادوک (mādu:k): ماده، درختی که میوه می دهد.
- مُدوک (modu:k): شخصی که بسیار به مد و مدل های روز اهمیت بدهد.
- مُفوک (mofu:k): شخصی که بیشتر وقت ها سرما بخورد و آب بینی اش جاری باشد.
- نالوک (nālu:k): شخص نالان
- نَپَزوک (napazu:k): آن چه به راحتی نپزد.
- نَرُوک (naru:k): نَر، درختی که بار نمی دهد.
- هِرِهَرُوک (herheru:k): آن که بسیار هرهر (خندهٔ ممتد) کند.

۲-۲-۵-۲. پسوند «-وک» همراه با نام نبات‌ها

- آلوک (allu:k): بادام کوهی
- بوخوروک (buxuru:k): برگ‌ی دارویی که در میان بوته‌ای خار خاص می‌روید.
- توشوروک (tušuru:k): تمشک کوهی
- شِگروک (šecaru:k): شیرۀ خشک‌شده حاصل از بزاق یک حشره که خاصیت دارویی دارد.
- کَرکوک (karku:k): کمبیزه
- کوپوروک (kupuru:k): نام گیاه خاردار که قسمت بالایی آن قابل خوردن است.
- کیلیل مَلوک (kilil malu:k): نام گیاهی است.

۳-۲-۵-۲. پسوند «-وک» همراه با نام جانوران

- پَرستوک (parastu:k): پرستو
- کَلپوک (kalpu:k): نوعی از بُزْمجه
- مارمارزکوک (mārmārezku:k): یک نوع مارمولک.

۳-۵-۲. روش‌های ساخت و کارکردهای پسوند «-وک»

۱-۳-۵-۲. اسم صوت تکرار شونده + «-وک» = صفت فاعلی که همراه با اغراق است

- آق آقوک (aqaqu:k): شخص بسیار نالان
- تپتپوک (teptepu:k): شخص بسیار تبیل
- قِتقِتوک (qetqetu:k) و قُمقُموک (qomqomu:k): شخص بسیار لندلند کننده.
- واقواقوک (vāqvāqu:k): بسیار واق واق کننده
- هِرهروک (herheru:k): پُرخنده

۲-۳-۵-۲. شکل تغییر یافته فعل + «-وک» = صفت

مثال:

- بیجوک (bidžu:k): شخص ترسویی که از معرکه می‌گریزد. به نظر می‌رسد از فعل «جیکیدن» که در منطقه مهارلو به معنای «فرار کردن» است گرفته شده است یا اصل آن «برجهیدن» باشد.

۲-۳-۳. ساخت اسم / صفت همراه با تکرار دو جزء

- آق آقوک (aqaqu:k): بچه بسیارنالنده

- پرپروک (perperu:k): ۱. فریره ۲. آنچه با آن پشم ریسند.

- تپتپوک (teptepu:k): شخص بسیار تبیل

- تشتیشوک (teštešu:k): آن که موهایش پُر از تش (شپش) باشد.

- جیرجیروک (dʒirdʒiru:k): جیرجیرک، زنجره

- خارخاروک (xār xāru:k): ۱. آن چه خارهای فراوانی داشته باشد ۲. خارپشت.

- خِشخِشوک (xešxešu:k): آنچه خش خش کند.

- سُرسُروک (sorsoru:k): ۱. سُرسره ۲. جایی که لغزنده باشد.

- غازغازوک (γāzγāzu:k): به مرغی که بسیار غازغاز کند.

- فِرِفِرُوک (ferferu:k): فریره

- فِسِفِسُوک (fesfesu:k): فس فس کننده

- فِشِفِشُوک (fešfešu:k): فشفشه

- قِتِقِتُوک (qetqetu:k) و قُمُقُمُوک (qomqomu:k): شخصی که بسیار لُندُلند می کند.

- قُدُقُدُوک (qodqodu:k): قُدُقُد کننده؛ به ویژه برای مُرغ به کار می رود.

- گِرِگِرُوک (gergeru:k): شخصی که بسیار گریه می کند.

- مَرَمَرُوک (marmaru:k): مَرَمری

- مورموروک (murmuru:k): مول مول کردن

- نازنازوک (nāznāzu:k): شخصی که باید نازش را بسیار کشید.

- وِزِوِزُوک (vezvezu:k): نوعی حشره که بسیار وِزِوِز می کند.

- وَقُوقُوک (vaqvaqu:k) و واقواقوک (vāqvāqu:k): وقوق کننده؛ به ویژه برای سگ به کار

می رود.

۳-۳-۴. همراه با اسم صوت

- پوروک (puruk): به خنده ناگهانی با صدای بلند گویند.

- تروک (teru:k): صدای آرام شکستن

- خِسْخِسوک (xesxesu:k): صدای برآمده از گلو؛ خِسِخِس

- قُتْقُتوک (qotqotu:k): صدای داد و بیداد مرغ، قُدْقُد

- قیقوک (qiqu:k): صدای بعضی پرندگان

۲-۵-۳. کارکردهای مشترک پسوندهای «-ک» و «-وک»

۲-۳-۵-۱. اسم + «-ک / -وک» = صفت

اَوْشَلَاک (owšolak)، بادوک (bādu:k)، مُفوک (mofu:k)، تَشوک (tešu:k)، تَرسوک (tarsu:k)، پُزوک (pozu:k)، مُدوک (modu:k)، ریشوک (rišu:k)، جَروک (džaru:k)، گِرگوک (gergu:k)، ضِدوک (zeddu:k)، فیسوک (fisu:k)، رِقوک (requ:k) T پُزوک (pozu:k).

۲-۳-۵-۲. اسم + «-ک / -وک» = اسم

قُلْپَک T (qolpak) گولونک (gulunak)، گُلنارک (golnārak)، خُورک (xowrak)، عُوَشَک (ʔowšak)، لِقِرَک (leqerak)، پُشْتَک (poštak)، قَنَدَک (qandak)، شِکِرَک (šekcarak)، مومک (mumak)، تَشَک (tašak)، بوفتک (buftak)، لیوانک (livānak)، کورک (kowrak)، پَرخَک (perxak)، قوطوروک (quturu:k).

۲-۳-۵-۳. صفت + «-ک / + -وک» = صفت

بُقَک (boqqak)، لَغِرَک (layerak)، لِقَک (leqqak)، دِنَگَک (dengak)، گِروک (garu:k)، بُقوک (boqu:k)، شَروک (šaru:k)، نَروک (naru:k)، مادوک (mādu:k)، رِقوک (requ:k).

۳. نتیجه گیری

زبان پارسی یکی از زبان‌های بزرگ و گسترده شاخه هند و اروپایی به شمار می‌آید که در واژه‌سازی، امکانات فراوانی را در اختیار کاربران قرار می‌دهد. برای اثبات این بخش از توانمندی زبان پارسی کافی است بر گویش‌ها و لهجه‌های متعدد آن تمرکز کنیم. بی‌شک بار زیادی از این توانمندی بر دوش تکواژهای اشتقاقی است. همچنان که در این مقاله بیان شد، در لهجه منطقه مهارلو واژه‌ها و اصطلاحات فراوانی وجود دارد که با دو پسوند «-ک» و «وک» ساخته شده است و در ساختمان

تعداد زیادی از این واژه‌ها، نام آوا یا اسم صوت به کار رفته است. شاید این ویژگی در لهجه مهارلویی، خصیصه‌ای سبکی باشد که بررسی آن، نیازمند پژوهشی دیگر است. اما نتایج این مقاله نشان می‌دهد که:

- کارکرد این دو پسوند بسیار زیاد است و در صورت نیاز می‌توان سیاهه گسترده‌تری ارائه داد.
- بسیاری از این واژه‌ها در زبان فارسی میانه کاربرد داشته‌اند و این امر بیانگر پیوند این لهجه با زبان پیش از خود است.
- کاربرد دستوری این دو پسوند در این لهجه بسیار زیاد است و نگارندگان این پژوهش، معانی زیادی را برای آن شناسایی کرده‌اند؛ یعنی علاوه بر ساخت‌های رایج پسوند «وک» در منطقه مهارلو، ده ساخت جدید نیز برای پسوند «ک» شناسایی شد که در منابع دیگر اشاره‌ای به آن‌ها نشده بود.
- می‌توان واژه‌هایی را که پسوند «ک» و «وک» می‌گیرند، به صورت‌های مختلف رده‌بندی کرد که در شکل معمول آن، پس از حذف، مصوت «ه» جایگزین می‌شود. اما بیشتر واژه‌های کاربردی منطقه مهارلو که این دو پسوند را دارند بر اساس عادت و شمّ زبانی مردم - که خود نشان از قدمت تاریخی منطقه و لهجه آن دارد - بر اساس اصل اقتصاد زبانی ساخته شده‌اند، به گونه‌ای که کاربرد آن‌ها بدون این پسوندها تا حد زیادی دشوار است و گویی که واژه‌ها با این کار، اصالت خود را از دست می‌دهند.

پی‌نوشت‌ها

- (۱). تلفظ درست این واژه بر نویسندگان این مقاله معلوم نشد. چون در کتاب احسن التّقسیم فی معرفه الأقالیم (۱۳۶۱: ۶۳۳) نام این دریاچه «جَمَکان: jamakān» ضبط شده است، در این پژوهش نیز تلفظ janagān برگزیده شد.
- (۲). وسعت دریاچه مهارلو تا حدّ خوزستان، از نظر عقلی پذیرفتنی نیست؛ بی‌شک واژه «خوزستان» تصحیف «خوزستان» است. لسترنج درباره این دریاچه می‌نویسد: «در سواحل جنوبی آن، دهات کهرجان و در جنوب شرقی آن، خوزستان که آن را سروستان هم می‌نامند واقع است».

کتاب‌نامه

کتاب‌ها

- ابن خرداد به، (۱۳۷۰)، المسالک و الممالک، ترجمه حسین قره‌چانلو، چاپ اول، تهران، چاپخانه مهارت.
- ابن بلخی، (۱۳۷۴)، فارس‌نامه، تصحیح منصور رستگار فسایی، چاپ اول، شیراز، بنیاد فارس‌شناسی.
- _____، (۱۳۸۵)، فارس‌نامه، تصحیح گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، چاپ اول، تهران، اساطیر.
- ابن حوقل، (۱۳۶۶)، صورة الارض، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار، تهران، امیرکبیر.
- ابوالفداء، (۱۳۴۹)، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ابوالقاسمی، محسن، (۱۳۷۳)، تاریخ زبان فارسی، چاپ اول، تهران، سمت.
- _____، (۱۳۸۵)، دستور تاریخی زبان فارسی، چاپ پنجم، تهران، سمت.
- اصطخری، ابراهیم، (۱۳۴۷)، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- انوری، حسن، (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن، ج دوم، چاپ دوم، تهران، سخن.
- انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن، (۱۳۸۴)، دستور زبان فارسی ۱، ویرایش دوم، چاپ بیست و هفتم، تهران، فاطمی.
- _____، حسن، (۱۳۸۸)، دستور زبان فارسی ۲، ویرایش سوم، تهران، فاطمی.
- باقری، مه‌ری، (۱۳۷۳)، تاریخ زبان فارسی، چاپ اول، تهران، نشر قطره.
- حدودالعالم من المشرق الی المغرب، بی‌نا، (۱۳۶۲)، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، کتابخانه طهوری.
- حسینی فسایی، میرزا حسن، (۱۳۶۷)، فارس‌نامه، تصحیح منصور رستگار فسایی، ج دوم، چاپ اول، تهران، امیرکبیر.
- خائفی، عباس، (۱۳۸۲)، تاریخ زبان فارسی، چاپ اول، گیلان، انتشارات دانشگاه.

- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت نامه، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، ج سیزدهم، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- راستار گویوا، و. س، (۱۳۴۷)، دستور زبان فارسی میانه، ترجمه ولی الله شادان، بی جا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- فرشیدورد، خسرو، (۱۳۸۶)، فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی، چاپ اول، تهران، زوّار.
- فره‌وشی، بهرام، (۱۳۴۶)، فرهنگ پهلوی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- _____، (۱۳۵۲)، فرهنگ فارسی به پهلوی، تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- قریب، عبدالعظیم و دیگران، (۱۳۷۳)، دستور زبان فارسی پنج اُستاد، به اهتمام جهانگیر منصور، تهران، ناهید.
- کسروی، احمد، (۱۳۳۰)، کافنامه، به گردآوری یحیی ذکا، بی جا، بنگاه دانش.
- لازار، ژیلبر، (۱۳۸۴)، دستور زبان فارسی معاصر، ترجمه مهستی بحرینی، چاپ اول، تهران، هرمس.
- لسترنج، گای، (۱۳۹۳)، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چاپ نهم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مرزبان راد، علی، (۱۳۶۲)، دستور سودمند، چاپ دوم، بی جا، ایران چاپ.
- مستوفی، حمدالله، (۱۳۶۲)، نزهة القلوب، چاپ اول، تهران، دنیای کتاب.
- معین، محمد، (۱۳۸۷)، فرهنگ فارسی، بازخوانی و ویرایش شهاب‌الدین ارجمندی، دوره یک جلدی، چ چهاردهم، تهران، معین.
- مقدسی، محمد بن احمد، (۱۳۶۱)، احسن التّقسیم فی معرفة الأقالیم، ترجمه علینقی منزوی، بخش دوّم، چاپ اول، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- نائل خانلری، پرویز، (۱۳۶۵)، تاریخ زبان فارسی، جلد سوم، چاپ اول، نشر نو.
- _____، (۱۳۷۰)، دستور زبان فارسی، چاپ دوازدهم، تهران، توس.

مقاله‌ها

- ادیب طوسی، محمد امین، (۱۳۵۰)، «چند پسوند مهجور»، مجله وحید، شماره نود و پنج، صص ۱۱۸۳-۱۱۹۱ و شماره نود و شش، صص ۱۳۴۱-۱۳۵۱.

منابع اینترنتی

- ملک‌زاده، محمدجعفر، (۱۳۹۱/۱۱/۱۵: ۸:۳۰)، «نام درست و تاریخی دریاچه ماهلو»،
www.iranboom.ir